

عوامل طلاق در استان مازندران

کرم حبیب‌پور گتایی*

حسین نازک تبار**

چکیده

طلاق، به‌عنوان مسأله اجتماعی، از جمله گسیختگی‌های خانواده است که از ساخت اجتماعی و عاملیت زوجین متأثر می‌شود. مقاله حاضر با تلفیق نظریه‌های سطح کلان (بحران ارزش‌ها) و خرد (مبادله اجتماعی، همسان‌همسری و نیاز - انتظار)، به تحلیل علل طلاق در استان مازندران پرداخته است. روش تحقیق، کمی به‌صورت تحلیل محتوا بود که با استفاده از ابزار پرسش‌نامه معکوس انجام شد. جامعه آماری شامل ۱۲۱۰۱ پرونده طلاق در دادگستری استان مازندران بود که از میان آن‌ها، تعداد ۹۸۰ پرونده با استفاده از فرمول کوکران به‌عنوان حجم نمونه انتخاب گردید. نتایج نشان داد که نرخ طلاق در استان مازندران، بازتاب به‌ترتیب چهار عامل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و شخصیتی است که با هم‌دیگر توانسته‌اند ۱۱/۴ درصد از واریانس طلاق در استان را تبیین کنند. نتایج پژوهش دلالت بر آن دارد که گذار جامعه از نظم سنتی به مدرن به همراه تجربه زیستی تقریباً متمایز با گذشته، عوامل ساختی و عاملیتی احتمال طلاق را افزایش خواهد داد.

واژگان کلیدی

طلاق، بحران ارزش‌ها، مبادله اجتماعی، همسان‌همسری، نیاز - انتظار، خانواده.

*- دکتری جامعه‌شناسی توسعه دانشگاه تهران karamhabibpour@yahoo.com

**- مربی گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور Hntabar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۲ تاریخ تصویب: ۹۰/۸/۱۵

مقدمه

طلاق^۱ یک مسأله اجتماعی است که ساختار خانواده و جامعه را به چالش می‌کشد. به‌رغم تمامی تلاش‌هایی که در طول اعصار گوناگون، اجتماع و دولت برای حمایت از ازدواج و پیشگیری از طلاق انجام داده‌اند، هم‌چنان این مسئله برای بسیاری از خانواده‌ها یک واقعیت احتمالی اجتناب‌ناپذیر است. علی‌رغم سابقه تاریخی طلاق، تنها از قرن بیستم است که طلاق به‌عنوان یک آسیب و مسأله اجتماعی جدی مطرح می‌گردد. بررسی روند تاریخی پدیده طلاق در جوامع معاصر، نشان‌گر آن است که هرچه از نظام زمین‌داری به جامعه صنعتی و سرمایه‌داری نزدیک می‌شویم، طلاق افزایش می‌یابد (والچاک و بونز، ۱۳۶۶: ۱۳-۱۲). نشانه‌های تأثیر تغییر نظام اجتماعی بر طلاق را می‌توان در افزایش نرخ طلاق در کشورهای غربی ملاحظه کرد. به‌عنوان نمونه، بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نرخ طلاق در بریتانیا به‌طور ثابت سالانه ۹ درصد افزایش یافته و طی آن دهه تا سال ۱۹۷۲ دو برابر گردیده (گیدنز، ۱۳۷۵: ۴۲) و از ۲/۸ در هزار در سال ۱۹۸۱ به ۳/۱ در هزار در سال ۱۹۹۳ بالغ گردیده است (برناردز، ۱۳۸۴: ۴۴). این آمارها حاکی از رشد نرخ طلاق طی دهه‌های اخیر در کشورهای غربی است که از مهم‌ترین عوامل آن می‌توان به صنعتی‌شدن، کاهش قبح طلاق، مصرف الکل و گرایش به روابط نامشروع و غیراخلاقی اشاره کرد. امروزه در این کشورها شاهد

1- Divorce

چرخه‌ای به اسم «ازدواج، طلاق و ازدواج مجدد»^۱ هستیم که روزه‌به‌روز رواج بیش‌تری می‌یابد (همان: ۲۴۹).

کشور ایران نیز، طی سال‌های اخیر شاهد افزایش میزان طلاق بوده و این افزایش به‌ویژه در شهرهای بزرگ، بسیار محسوس بوده است. بررسی میانگین نسبت طلاق به ازدواج به تفکیک استان‌ها طی سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵، بیانگر آن است که استان‌های تهران و کرمانشاه بالاترین نسبت طلاق به ازدواج، و استان‌های یزد و سیستان و بلوچستان پایین‌ترین نسبت طلاق به ازدواج را طی سال‌های مذکور داشته‌اند (مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵).

نگاهی به وضعیت طلاق در استان مازندران طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ نیز بیانگر قابل توجه بودن نرخ طلاق است. چنان‌که براساس آمار منتشره از سوی اداره کل ثبت احوال استان (۱۳۸۸)، در سال ۱۳۸۵، از هر ۱۰۰ ازدواج، ۸/۳ مورد، در سال ۱۳۸۶، ۸/۴ مورد و در سال ۱۳۸۷، ۷/۵ مورد به طلاق منجر شده است. در ضمن، میزان طلاق در سال ۱۳۸۵ برابر با ۴۱۲۳ مورد بوده که در سال ۱۳۸۶ با نرخ افزایشی ۵/۳ درصد، به ۴۳۴۳ واقعه طلاق بالغ گردیده است. هم‌چنین، میزان طلاق در سال ۱۳۸۷ به ۵۱۹۵ واقعه رسید که نسبت به سال ۱۳۸۵، ۲۵/۱ درصد و نسبت به سال ۱۳۸۶، ۱۹/۶ درصد افزایش یافته است.

1- Marriage, Divorce and Remarriage

طلاق پدیده‌ای متأثر از ساخت و عاملیت است. تبیین دلایل طلاق، نیازمند تلاشی است که از یک طرف ماهیت ازدواج به‌عنوان یک نهاد در داخل یک بافت اجتماعی و فرهنگی مشخص را دربربگیرد و از طرف دیگر معنای خاص ازدواج در نزد افراد را نیز لحاظ کند. بنابراین، تغییر نرخ طلاق در کشور و مشخصاً استان مازندران را نمی‌توان صرفاً در سطح فردی یا خُرد تبیین نمود. به تعبیر وایت^۱، «علاوه بر این که می‌پرسیم چرا برخی ازدواج‌ها موفق و برخی ناموفق‌اند، ما باید تغییرات در نهادهای اجتماعی‌ای که تجربه فرد را ساختار بندی می‌کنند، نیز بررسی کنیم» (ولکات و هوگس^۲، ۱۹۹۹: ۲-۱). ازدواج و روابط خانوادگی در جوامع توسعه‌یافته معاصر، در محیطی با دایره انتخاب وسیع‌تر از نسل‌های سلف انجام گرفته و مردم می‌توانند با قدرت انتخاب بیش‌تری، نسبت به نحوه زندگی کردن خود تصمیم بگیرند. امروزه در این جوامع، محیط اجتماعی ازدواج، از نظر قانونی، تنوعی از روابط فردی و رفتارهای جنسی، حذف قبح اجتماعی طلاق، حذف قبح بارداری غیرمشروع، تصویب قانون عدم تبعیض جنسیتی به منظور دسترسی برابر زنان به فرصت‌های آموزش و اشتغال و استقلال مالی زوجین را به رسمیت می‌شناسد (چرلین^۳، ۱۹۹۲). ضمن آن‌که پیامدهای طلاق نیز موضوعی درخور تأمل و تدبیر است. پژوهش‌های متعدد حاکی از رابطه بین طلاق و

1- White

2- Wolcott and Hughes

3- Cherlin

عوارض منفی جسمی، روانی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی آن برای فرد، خانواده و جامعه مانند اعتیاد، جرم و بزهکاری، روان‌پریشی، عدم تعادل شخصیتی، مسائل آموزشی و تربیتی، خودکشی، جامعه‌ستیزی (پیران، ۱۳۶۹: ۳۵)، آسیب‌پذیری و مشکلات اقتصادی زنان (اخوان‌تفتی، ۱۳۸۲) و نظایر آن‌ها می‌باشد.

از این رو، با عنایت به پیامدهای طلاق در سطح فرد، خانواده و جامعه، پژوهش حاضر درصدد شناسایی و تحلیل سهم نسبی عواملی است که بر زندگی زوجین در استان مازندران تأثیر گذاشته و طلاق در بین آنان را موجب گشته است. به عبارتی، پرسش اصلی مقاله چنین است: مهم‌ترین عوامل طلاق در استان مازندران کدامند و در عین حال سهم نسبی هر یک در تبیین واریانس طلاق چقدر است؟

پیشینه تجربی

مروری بر ادبیات تجربی اعم از داخلی و خارجی نشان می‌دهد که بافت پیچیده و چندبعدی مقوله طلاق، موجب شده هر کدام از محققان از زاویه رشته و موضوع مورد علاقه خود، علل خاصی را در رابطه با طلاق مورد مطالعه قرار دهند. این مطالعات، عوامل منجر به طلاق را برحسب متغیرهای جمعیتی و دوره زندگی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی توصیف کرده‌اند. براساس نتایج این مطالعات، عوامل جمعیت‌شناختی و دوره زندگی، بیش‌ترین ارتباط را با احتمال شکست ازدواج و بروز طلاق

دارند. از جمله این عوامل، سن ازدواج، مدت ازدواج و روابط نامشروع قبل از ازدواج (بنی‌جمال و همکاران، ۱۳۸۳؛ آماتو و راجرز، ۱۹۹۷؛ بکل، ۲۰۰۶)، نازایی (آمو و آدیمی، ۱۹۹۰)، بیماری فکری (تمبه، ۲۰۱۰) و بیماری جسمی (آمو و آدیمی، ۱۹۹۰) می‌باشند. کوردک^۵ اعتقاد دارد که تأثیر بالای متغیرهای جمعیتی بر طلاق، دلالت بر فقدان آمادگی یا صلاحیت مشکوک افراد برای ایفای نقش‌های زناشویی یا حل تضادهای بین فردی دارد (ولکات و هوگس، ۱۹۹۹: ۳).

عوامل اقتصادی مانند بیکاری، درآمد پائین مرد (ریحانی و همکاران، ۱۳۸۱؛ تمبه، ۲۰۱۰؛ اندرسون و هانسن^۶، ۲۰۱۰ و ماتسورا و دیگران^۷، ۲۰۱۰) و درآمد بالاتر زن نسبت به مرد (لیو و ویکات^۸، ۲۰۰۴) و عوامل اجتماعی نظیر دخالت دیگران (ریاحی و همکاران، ۱۳۸۶)، ارزش‌های خانوادگی غیرسستی، ازدواج قبلی و تقسیم کار جنسیتی به‌ویژه چند نقشی شدن زنان (هفرنان^۹، ۲۰۰۷)، عوامل دیگری هستند که برخی مطالعات از آن به‌عنوان یکی از عوامل طلاق یاد کرده‌اند. افزایش نرخ مشارکت زنان در بازار کار، نه تنها موجب تأخیر در ازدواج آنان شده، بلکه از طرفی از میزان ثبات زندگی زناشویی آنان کاسته

1- Amato and Rogers

2- Bekele

3- Umoh And Adeyemi

4- Tembe

5- Kurdek

6- Andersen and Hansen

7- Matsuura and et al

8- Liu and Vikat

9- Heffernan

و احتمال طلاق را افزایش داده است. چرا که مشارکت زنان در بازار کار، به معنای افزایش سهم نسبی آنان در درآمد خانواده و افزایش قدرت آنان در روابط زناشویی است. زنان، دیگر از نظر مالی و اجتماعی وابسته به شوهرشان نیستند و این موضوع، موانع اقتصادی پیش‌رو برای ترک زندگی زناشویی را کم کرده است.

عامل اجتماعی دیگری که مطالعات تجربی، ارتباط آن را با طلاق نشان داده‌اند، عدم برآورده شدن انتظارات زوجین از ازدواج است. مردم ازدواج را، نه به‌عنوان وسیله‌ای برای بقای اقتصادی، بلکه عاملی برای شادی فردی می‌دانند. بنابراین، زمانی که انتظارات آنان از ازدواج برآورده نشود، طلاق اتفاق می‌افتد (ریاحی و همکاران، ۱۳۸۶؛ هفرنان، ۲۰۰۷). عوامل فرهنگی مانند تحصیلات (ریحانی و همکاران، ۱۳۸۱؛ ریاحی و همکاران، ۱۳۸۶ و بکل، ۲۰۰۶) و ناهمگنی مذهبی نیز، با احتمال بالاتر طلاق ارتباط دارند (ریحانی و همکاران، ۱۳۸۱؛ آمو و آدیمی، ۱۹۹۰؛ هیتون، ۲۰۰۲ و براملت و موشر، ۲۰۰۲). طبق نتیجه این مطالعات و نیز مطالعه آماتو و راجرز^۳ (۱۹۹۷)، حضور بالاتر زوجین در مراسم مذهبی و پای‌بندی بیش‌تر مذهبی در بین آنان، احتمال حسادت، خیانت، تندخویی، عادات خشم‌گینانه، ولخرجی، شرب الکل و مصرف مواد مخدر را کاهش می‌دهد. بنابراین، زوجینی که رفتارهای مذهبی را کم‌تر انجام

1- Heaton

2- Bramlett and Mosher

3- Amato and Rogers

می‌دهند، بیش‌تر به طلاق گرایش دارند. البته آمانو و راجرز اعتقاد دارند، این بدین معنا نیست که افراد مذهبی‌تر، کم‌تر طلاق را تجربه می‌کنند، بلکه معنایش این است که افراد مذهبی‌تر تحت شرایط خاصی، دست به طلاق می‌زنند (کالمین و دیگران، ۲۰۰۴). عوامل شخصیتی نیز، از جانب بسیاری از محققان به‌عنوان عوامل طلاق بررسی شده‌اند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به سوءرفتار، خشونت، تندخویی و مصرف الکل/مواد مخدر اشاره کرد (ژاکلین^۱، ۱۹۹۶؛ کونز^۲، ۲۰۰۶).

جمع‌بندی ادبیات تجربی متعدد در زمینه طلاق، نشان از یک نتیجه‌گیری مشترک دارد که نه یک عامل، بلکه مجموعه‌ای از عوامل (به‌زعم گاتمن^۳) موجب «شیبِ افراد به سمت فسخ زندگی زناشویی»^۴ می‌شوند (وُلکات و هوگس، ۱۹۹۹: ۳). این در حالی است که بسیاری از تحقیقات مذکور، عوامل خاصی از طلاق را بسته به علاقه پژوهشی خود انتخاب و مورد بررسی قرار داده‌اند. از همین رو، در تحقیق حاضر، مجموعه عوامل طلاق در استان مازندران (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، جمعیتی و شخصیتی) مورد اهتمام و بررسی قرار گرفته است.

1- Kalmijn and et al

2- Jocklin

3- Coontz

4- Gottman

5- The cascade toward marital dissolution

مبانی نظری

انحلال خانواده و روابط زناشویی، از یک سو بازتاب شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی (سطح کلان) و از سوی دیگر معلول عوامل درونی خانواده و کیفیت و چگونگی آن (سطح خرد) می‌باشد. از همین روی، در این تحقیق، جهت تحلیل مسأله طلاق در استان مازندران، از تلفیق نظریه‌های مرتبط کلان و خرد استفاده شده است. در این راستا، چهار جهت‌گیری نظری در ارتباط با طلاق در استان انتخاب گردیده، که از میان آنها، نظریه بحران ارزش‌ها در سطح کلان و نظریه‌های مبادله، همسان‌همسری و نیاز - انتظار در سطح خرد، گزاره‌هایی را در ارتباط با عوامل طلاق فرمول‌بندی کرده‌اند.

نظریه‌های کلان

اولین نظریه در سطح کلان، که جهت تبیین طلاق در استان مازندران استفاده گردیده، نظریه بحران ارزش‌هاست. طبق این نظریه، در جوامع انتقالی، مشکلاتی در اثر کشاکش سنت و مدرنیته پدید می‌آید. در این مرحله‌ی برزخی، عناصر اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی، بیش از هر چیز دیگر تغییر وضع می‌دهند. بسیاری از موضوعات بی‌ارزش دیروز، در محدوده عناصر نوین و مقبول امروزی پای می‌نهند و بسیاری از عناصر مطلوب اجتماعی، از قلمرو ارزش‌های اجتماعی خارج می‌شوند. هرچه این تحول سریع‌تر باشد، تضاد و جابه‌جایی ارزش‌ها چشم‌گیرتر خواهد بود. در چنین شرایطی، نیروهای حاکم بر جامعه جای خود را به نیروهای تازه می‌سپارند و نظام

ارزش‌های جامعه دستخوش آشوب می‌گردد. بازتاب این وضعیت را می‌توان در نظام ارزش‌های خانواده مشاهده نمود. ولی از آن‌جا که سرعت حرکت هر فرهنگ، با حرکت اقتصادی و نوآوری‌های تکنولوژیکی یکسان نیست، نسل‌هایی که در معرض چنین تحولات سریع اجتماعی قرار می‌گیرند، نمی‌توانند معیارهای همه‌پسندی برای وظیفه، فداکاری و ارزش‌های همانند آن داشته باشند. در این احوال، کشمکش درون خانواده بروز کرده و نابسامانی خانواده و طلاق افزایش می‌یابد (مساواتی، ۱۳۷۴: ۲۸۱).

عامل دیگری که در این تحقیق در قالب نظریه بحران ارزش‌ها، برای تحلیل طلاق در استان مازندران مورد استفاده قرار گرفته، تضعیف پای‌بندی مذهبی است. آدری^۱ (۱۹۷۱: ۴۵۶) که اولین بار به تأثیر کاهش پای‌بندی مذهبی بر طلاق اشاره کرد، اعتقاد دارد کاهش پای‌بندی به ارزش‌های مذهبی و دینی، در افزایش طلاق مؤثر است و بنابراین دین می‌تواند به‌عنوان عاملی در جهت جلوگیری از طلاق، ایفای نقش کند. به نظر او، افرادی که ایمان مذهبی قوی‌تری دارند، کم‌تر به طلاق روی می‌آورند تا آنان که ایمان ضعیف‌تری دارند. شرایط اقتصادی جامعه نیز، عامل کلان دیگری برای تبیین طلاق در استان مازندران است. تحقیق حاضر با وام‌گیری از اندیشه کانگر^۲ (۱۹۹۰: ۶۴۶)، بر این باور است که اعصار سخت اقتصادی در جامعه، نتایج زیان‌باری برای خانواده‌ها، از جمله احتمال وقوع گسیختگی خانواده

1- Udry

2- Conger

و بی‌سامانی آن دارد. محرومیت اقتصادی، تعاملات مثبت زوجین (خاصه مردان) را کاهش و آنان را به سمت طلاق سوق می‌دهد. به‌ویژه، مشکلات اقتصادی در بین زوجینی که منافع خانوادگی آنها برای بقای زندگی در سطح استاندارد نمی‌باشد، زندگی زناشویی آنان را بی‌ثبات می‌سازد.

نظریه‌های خُرد

اولین نظریه خُرد در رابطه با طلاق، نظریه مبادله اجتماعی^۱ است. این نظریه که ریشه در نظریه استقلال تیوت و کلی^۲ (۱۹۵۹) دارد، اولین بار توسط لوینگر^۳ (۱۹۶۵) برای مطالعه روابط زناشویی به کار رفت. نظریه استقلال، بر عدم وابستگی هر یک از زوجین بر رابطه زناشویی، و توانایی آن رابطه در ارضای نیازهای فردی تأکید دارد. طبق نظر لوینگر، شکست زندگی زناشویی براساس توازن پیچیده بین نحوه برآورده‌شدن انتظارات شریک، جذابیت‌ها و موانع حفظ یا فسخ رابطه و بدیل‌های موجود برای ترک موقعیت زناشویی تعیین می‌شود. از نظر او، جذابیت یک رابطه، با پاداش‌های آن (مانند درآمد خانواده، مصاحبت و رابطه جنسی) رابطه مثبت دارد. از طرفی، بین جذابیت یک رابطه و هزینه‌های زندگی مشترک (زمان و انرژی) رابطه منفی وجود دارد. برخی موانع (مانند مالی و مذهبی) نیز می‌توانند افراد را به حفظ رابطه

1- Social exchange theory

2- Thibaut and Kelley

3- Levinger

تشویق کنند. نظریه مبادله اجتماعی، هم‌چنین، بر این فرض است که ثبات زندگی زناشویی تحت تأثیر حضور جاذبیت‌های بدیل برای رابطه کنونی نیز هست. جاذبیت‌هایی مانند استقلال یا یک شریکِ رمانتیکِ بدیل که می‌توانند منجر به کناره‌گیری فرد از رابطه شوند. بنابراین، طبق گزاره‌های نظریه مبادله اجتماعی، روابطی که خارج از محدوده زناشویی با میزان بالای جاذبیت، میزان پائین موانع و بدیل‌های جذاب‌تر همراه هستند، با احتمال بیش‌تری به فسخ ازدواج منجر می‌شوند (مارتین^۱، ۱۹۹۷).

آدري (۱۹۷۱) اذعان می‌دارد که افراد اغلب برای فسخ زندگی زناشویی خود، موجودی^۲ مزایا و معایب خود را در نظر می‌گیرند که این هزینه‌ها و منافع می‌توانند هم روان‌شناختی و هم اجتماعی باشند. کورک^۳ (۱۹۹۳) بر این فرض است که زوجینی که سطوح پائین‌تری از وابستگی رابطه را از خود نشان می‌دهند، در احتمال بالاتر طلاق قرار دارند. لیوید^۴ (۱۹۹۵) نیز معتقد است زمانی ریسک فسخ زناشویی در بالاترین حد است که فرصت‌های زوجین برای توسعه روابط بدیل وجود داشته باشد. البته بعدها، لويس و اسپانیئر^۵ (۱۹۸۲)، ایده لوینگر را تعدیل کرده و برای تحلیل طلاق، دو مولفه رضایت زناشویی و ثبات زناشویی را با هم تلفیق کردند. طبق این دو معیار،

1- Martin

2- Inventory

3- Kurdek

4- Lloyd

5- Lewis and Spanier

ازدواج‌ها می‌توانند به چهار شکل اتفاق افتند: (۱) راضی‌کننده و پایدار، (۲) راضی‌کننده اما ناپایدار، (۳) ناراضی‌کننده اما ناپایدار، و (۴) ناراضی‌کننده اما پایدار. بنابراین، گرچه رضایت زناشویی تحت تأثیر جذابیت رابطه زناشویی است، اما موانعی که بر سر ترک ازدواج و بدیل‌های جذاب وجود دارند، بر ثبات زناشویی تأثیر می‌گذارند (به نقل از مارتین، ۱۹۹۷).

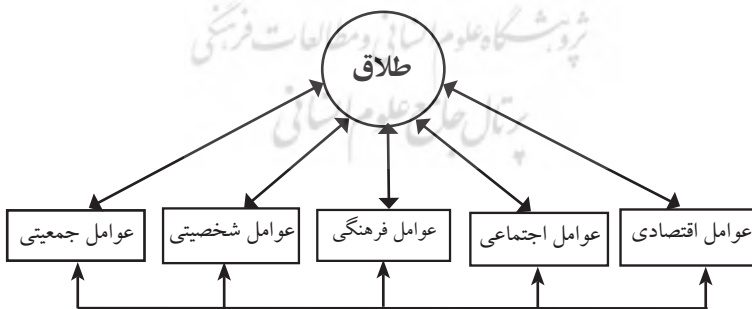
دومین نظریه خُرد مورد استفاده در این تحقیق، همسان‌همسری است. این نظریه، استحکام خانواده را ناشی از وجود ویژگی‌های همسان میان زن و شوهر می‌داند. همسانی میان دو فرد، نه تنها آنان را به سوی یکدیگر جذب می‌کند، بلکه پیوند و وصلیشان را استوارتر می‌سازد. به عقیده هیل^۱، افراد مایلند همسری برگزینند که بیش‌تر همسان‌شان باشد تا ناهمسان‌شان و چنان‌چه این قاعده به دلایلی رعایت نگردد، احتمالاً زوجین دچار ناسازگاری و در نهایت جدایی می‌شوند. وود، در اثرش «ازدواج از دیدگاه مذهبی» می‌گوید که هر قدر همگونی میان دو همسر از نظر مذهب و نژاد کم‌تر باشد، اختلاف و کشمکش بین آنان بیش‌تر است (ساروخانی، ۱۳۷۶: ۴۰-۶۶).

در این تحقیق، نظریه نیاز - انتظار، سومین نظریه خُرد است که جهت تبیین طلاق مورد استفاده قرار گرفته است. طبق این نظریه، هر کدام از زن و شوهر با تصورات خاصی درباره زندگی زناشویی اقدام به ازدواج می‌کنند و زندگی را با انتظارات مشخصی که همسرشان چگونه با او رفتار خواهد

1- Hill

کرد، آغاز می‌نمایند. اگر این انتظارات برآورده نشود، نارضایتی و پشیمانی و در نهایت اختلاف در کانون خانواده (ازکمپ، ۱۳۶۹: ۲۶۰) و طلاق را در پی خواهد داشت.

در مجموع، به دلیل خصلت چندبعدی پدیده طلاق و تکرر نظریه‌های متعدد در خصوص آن، چارچوب نظری انتخابی این تحقیق، تلفیقی از ادبیات نظری و تجربی تحقیق بوده است. بدین معنی که در این تحقیق، نظریه‌های کلان و خرد مورد اشاره با توجه به متغیرهای اصلی آن‌ها، جهت هدایت نظری تحقیق انتخاب شده و سایر مراحل تحقیق براساس این رویکردها پی گرفته شده‌اند. شکل شماره (۱) مدل نظری تحقیق مبنی بر ساخت روابط بین متغیرهای تأثیرگذار بر طلاق در استان مازندران را نشان می‌دهد. در این تحقیق، سعی گردید تا مدل نظری مورد آزمون عملیاتی قرار گرفته و صحت و سقم ارتباط متغیرهای مستقل با نرخ طلاق در استان آزمون شود.



شکل (۱): مدل نظری تحقیق مبنی بر عوامل موثر بر طلاق فرضیه‌ها

فرضیه‌ها

- بین عوامل اقتصادی و نرخ طلاق رابطه وجود دارد.
- بین عوامل اجتماعی و نرخ طلاق رابطه وجود دارد.
- بین عوامل فرهنگی و نرخ طلاق رابطه وجود دارد.
- بین عوامل جمعیتی و نرخ طلاق رابطه وجود دارد.
- بین عوامل شخصیتی و نرخ طلاق رابطه وجود دارد.

روش‌شناسی

روش تحقیق

ماهیت تحقیق حاضر، کمی است که با روش تحلیل محتوا (از خانواده تحلیل اسنادی)، به تحلیل طلاق در استان مازندران براساس اسناد و پرونده‌های موجود در دادگستری استان پرداخته است. در ضمن، از نظر شیوه تحلیل داده‌ها، تحقیق حاضر از نوع همبستگی - علی است. زیرا علاوه بر شناخت و توصیف ارتباط عوامل مختلف با نرخ طلاق در استان، به تحلیل تأثیر این عوامل بر طلاق نیز پرداخته شده است.

جامعه آماری، حجم نمونه و شیوه نمونه‌گیری

جامعه آماری تحقیق، شامل پرونده‌های کلیه زوجین متقاضی طلاق در دادگستری استان مازندران است که طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ به دلایل عدیده از زندگی زناشویی خود ناراضی بوده، تصمیم به طلاق گرفته و

در دادگستری استان دادخواست خود را ارائه کرده‌اند و پرونده طلاق آنها محتومه اعلام گردیده و واقعه طلاق اتفاق افتاده است. براساس آمار اداره کل ثبت احوال استان مازندران در سال ۱۳۸۸، تعداد ۱۲۱۰۱ پرونده طلاق در دادگستری استان ثبت شده که از بین آنها، تعداد ۹۸۰ پرونده از طریق فرمول کوکران (با دقت برآورد احتمالی ۰/۰۳) به‌عنوان حجم نمونه انتخاب شدند. این پرونده‌ها دارای اطلاعات مشخص و یکسانی بوده که از بین آنها، متغیرهای مرتبط با موضوع استخراج شده است.

شیوه نمونه‌گیری، براساس نمونه‌گیری تصادفی سیستماتیک با اختصاص یک عدد ویژه به هر کدام از پرونده‌ها بوده است. روش استخراج اطلاعات، از طریق ابزار پرسش‌نامه معکوس بوده، بدین صورت که تمامی پرونده‌های مراجعین متقاضی طلاق (که طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ به شعب دادگستری استان مازندران مراجعه کرده یا ارجاع شده بودند) مورد بررسی و سپس اطلاعات مربوط به ویژگی‌های جمعیتی شامل سن زمان ازدواج، مدت ازدواج، شغل، تحصیلات و تعداد فرزند از یک طرف و اطلاعات مربوط به علت اصلی تقاضای طلاق از نظر زوجین، از طریق پرسش‌نامه معکوس، ثبت و مورد تحلیل قرار گرفتند.

اعتبار و پایایی ابزار اندازه‌گیری

در این تحقیق، سنجش میزان اعتبار (روایی)^۱ ابزار اندازه‌گیری از طریق

1- Validity

روش اعتبار محتوا (اعتبار صوری) و به عبارت دقیق تر اعتبار نظری و مطابقت آن با مطالعات نظری و درخواست نظرات برخی صاحب نظران انجام گرفته است. همچنین، برای سنجش میزان پایایی^۱ ابزار اندازه گیری، از روش آلفای کرونباخ با پیش آزمون پرسشنامه معکوس اولیه در بین ۳۰ پرونده از جامعه آماری استفاده شده است. نتایج پایایی نشان داد که در مورد تمامی مقیاس ها مقدار آلفا بالاتر از مقدار حداقلی ۰/۷۰ (حبیب پور گتایی و صفری شالی، ۱۳۸۸: ۳۶۶) بوده و این نشان گر میزان بالای همسازی درونی گویه های مربوط به این مقیاس ها در جهت سنجش و بررسی آنها می باشد.

جدول (۱): مشخص کننده های آماری پایایی ابزار اندازه گیری

شاخص	تعداد گویه	میانگین	واریانس	آلفا
عوامل اقتصادی	۵	۰/۲۱۸	۰/۲۸۱	۰/۷۱
عوامل اجتماعی	۱۱	۰/۶۷۱	۰/۵۳۳	۰/۸۳
عوامل فرهنگی	۵	۰/۵۹۴	۰/۴۶۴	۰/۷۴
عوامل جمعیتی	۳	۰/۲۶۳	۰/۴۳۶	۰/۸۲
عوامل شخصیتی	۶	۰/۹۷۱	۰/۸۶۱	۰/۷۶

سنجش ها

- **طلاق:** براساس حقوق مدنی ایران، طلاق عبارت است از انحلال عقد نکاح در حیات زن و شوهر با اراده مرد یا به تقاضای زن با شرایط معین

1- Reliability

(شایگان، ۱۳۳۷: ۳۴۷). در این تحقیق، جهت سنجش طلاق، از تعداد واقعه طلاق استفاده گردیده که براساس آمار اداره کل ثبت احوال استان مازندران طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ به دست آمده است.

- **عوامل اقتصادی:** در این تحقیق، ۵ متغیر بیکاری، مهریه‌های سنگین، مشکلات مالی، فقدان مسکن، و استقلال‌خواهی مالی زنان به عنوان شاخص‌های اقتصادی مؤثر بر طلاق مورد سنجش قرار گرفته‌اند.

- **عوامل اجتماعی:** جهت سنجش و بررسی تأثیر عوامل اجتماعی بر طلاق، از ۱۱ مورد به شرح ذیل استفاده گردیده است: (۱) ازدواج مجدد مرد، (۲) ازدواج‌های تحمیلی و نسنجیده، (۳) عدم شناخت کافی از یکدیگر، (۴) روابط جنسی خارج از ازدواج، (۵) دخالت خانواده‌ها، (۶) عدم مسئولیت‌پذیری یکی از زوجین، (۷) بی‌اعتمادی نسبت به هم‌دیگر، (۸) انتظارات و توقعات نابه‌جا از هم‌دیگر، (۹) داشتن توهّمات منفی نسبت به هم‌دیگر، (۱۰) زندانی بودن مرد و (۱۱) سابقه دوستی و ارتباط قبل از ازدواج.

- **عوامل فرهنگی:** فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که اعضای یک گروه معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و کالاهای مادی‌ای که تولید می‌کنند (گیدنز، ۱۳۷۵: ۵۶). در این تحقیق، عوامل فرهنگی مؤثر بر طلاق شامل ۵ متغیر به شرح ذیل بوده‌اند: (۱) عدم تفاهم زوجین با هم‌دیگر، (۲) عدم رعایت اصول مذهبی، (۳) اختلاف سلیقه بین زوجین، (۴) اختلاف نظر در زمینه تعیین محل سکونت، و (۵) اختلاف سطح تحصیلات زوجین.

- **عوامل جمعیتی:** در این تحقیق، جهت سنجش و بررسی عوامل جمعیتی موثر بر طلاق در استان مازندران، از ۳ متغیر استفاده گردیده است: (۱) بیماری جسمی - روانی زوجین، (۲) تفاوت سنی زن و شوهر، و (۳) نازایی.

- **عوامل شخصیتی:** شخصیت، به همه خصایل و ویژگی‌هایی اطلاق می‌گردد که معرف رفتار یک شخص است (کوئن، ۱۳۷۰: ۱۱۰). جهت سنجش و بررسی عوامل شخصیتی موثر بر طلاق، در این تحقیق از ۶ متغیر استفاده گردیده که عبارتند از: (۱) مصرف الکل - مواد مخدر، (۲) خشونت کلامی، (۳) خشونت فیزیکی از سوی همسر، (۴) عدم تمکین (عدم انجام وظایف زناشویی)، (۵) عدم علاقه به هم‌دیگر، و (۶) بی‌اعتنایی به خواسته‌های یکدیگر.

یافته‌ها

یافته‌های توصیفی

بافت نمونه آماری

- **تحصیلات:** نسبت قابل توجهی (۴۳/۴ درصد) از مردان و (۴۷/۸ درصد) زنان، از تحصیلات زیردیپلم و پائین‌تر برخوردار بوده‌اند.

- **شغل:** ۵۷/۱ درصد از مردان دارای شغل آزاد و ۸۸ درصد از زنان خانه‌دار بوده‌اند.

- **سن در زمان ازدواج:** طلاق در بین مردانی که در سنین ۲۳-۲۱ سال (۳۹/۷ درصد) و نیز زنانی که در سنین کم‌تر از ۲۰ سال ازدواج کردند (۵۱/۶)

- درصد)، بیش‌ترین نسبت را داشته است.
- مدت زمان ازدواج: ۴۰/۱ درصد از طلاق‌ها در بین افرادی بوده است که کم‌تر از ۴ سال از ازدواج آن‌ها گذشته بود. برعکس، واقعه طلاق در بین ۵۹/۹ درصد از افراد، بعد از گذشت ۴ سال زندگی مشترک اتفاق افتاده است.
- تعداد فرزند: ۴۲/۸ درصد از افراد دارای ۲ تا ۳ فرزند و ۲۹/۹ درصد دارای ۱ فرزند بوده‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول (۲): توزیع نسبی پاسخگویان برحسب ویژگی‌های زمینه‌ای

زنان	مردان		معتبر	زنان		مردان		معتبر	طبقات	معتبر
	درصد	فراوانی		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی			
۸۸	۱۷/۶	۱۷۲	۹/۶	۹۴	۹	۸۸	۸۸	بیسواد	تصویبات	
۰/۷	۱۵/۸	۱۵۵	۴۹/۶	۴۸۶	۴۳/۱	۴۳۲	۴۳۲	زیردبلم		
۶/۱	۵/۱	۵۶۰	۳۷/۷	۳۷۱	۳/۹	۳۸۴	۳۸۴	دبلم		
۴/۸	۹/۱	۸۹	۲/۸	۲۷	۴/۴	۴۳	۴۳	فوق‌دبلم		
۰/۴	۰/۴	۴	۸/۶	۸۴	۱۲/۳	۱۲۱	۱۲۱	لیسانس		
۱۰۰	۱۰۰	۹۰۰	۶/۸	۶۸	۲/۲	۲۲	۲۲	فوق‌لیسانس		
-	-	-	۱۰۰	۹۰۰	۱۰۰	۹۰۰	۹۰۰	کل		
-	۱۲/۷	۱۲۴	۲۱/۹	۲۱۵	۲/۹	۲۹	۲۹	۱۷ سال و کمتر	سن در زمان ازدواج	
-	۲۷/۴	۳۶۹	۴۹/۷	۴۹۱	۱۷/۷	۱۷۳	۱۷۳	۲۰ تا ۲۰ سال		
-	۲۱/۲	۲۰۸	۱۹/۶	۱۹۲	۳/۹	۳۰۳	۳۰۳	۲۳ تا ۲۳ سال		
-	۲۰/۸	۲۰۴	۹/۵	۹۳	۱۷/۷	۱۷۳	۱۷۳	۲۶ تا ۲۶ سال		
-	۱۲/۳	۱۲۱	۹/۱	۸۹	۱۴	۱۳۷	۱۳۷	۳۰ تا ۳۰ سال		
-	۵/۵	۵۴	۱۰/۲	۱۰۰	۱۶/۹	۱۶۶	۱۶۶	۳۱ سال و بالاتر		
-	-	-	۱۰۰	۹۰۰	۱۰۰	۹۰۰	۹۰۰	کل		
-	-	-	-	-	۱۹/۱	۱۸۷	۱۸۷	بدون فرزند	تعداد فرزند	
-	-	-	-	-	۲۹/۹	۲۹۳	۲۹۳	۱ فرزند		
-	-	-	-	-	۴۷/۸	۴۱۹	۴۱۹	۳ تا ۳ فرزند		
-	-	-	-	-	۶/۸	۷۷	۷۷	۶ تا ۶ فرزند		
-	-	-	-	-	۰/۳	۳	۳	۷ فرزند و بیش‌تر		
-	-	-	۱۰۰	-	-	-	-	کل		

توزیع نسبی عوامل طلاق

براساس توزیع نسبی عوامل طلاق، مهم‌ترین عوامل به ترتیب شامل عوامل فرهنگی (۳۲/۴ درصد)، اجتماعی (۲۴/۵ درصد)، شخصیتی (۱۹/۹ درصد)، اقتصادی (۱۶/۵ درصد) و جمعیتی (۶/۴ درصد) می‌باشند. اما در داخل هر عامل، توزیع نسبت‌ها حاکی از نتایج زیر بود:

- **عوامل اقتصادی:** بی‌ثباتی شغلی - بیکاری (۶/۸ درصد)، مشکلات مالی و نداشتن درآمد کافی (۳/۹ درصد) و فقدان مسکن (۳/۷ درصد).

- **عوامل اجتماعی:** ازدواج مجدد مرد (۳/۱ درصد)، ازدواج‌های تحمیلی و نسنجیده و عدم شناخت کافی از هم‌دیگر به‌طور مشترک (۲/۹ درصد) و روابط جنسی خارج از ازدواج (۲/۷ درصد)

- **عوامل فرهنگی:** عدم تفاهم زوجین با هم‌دیگر (۲۱/۴ درصد)، عدم رعایت اصول مذهبی (۷/۱ درصد) و اختلاف سلیقه بین زوجین (۳/۳ درصد).

- **عوامل جمعیتی:** بیماری جسمی - روانی زوجین (۲/۷ درصد)، تفاوت سنی زن و شوهر (۲ درصد) و نازایی (۱/۷ درصد).

- **عوامل شخصیتی:** مصرف الکل یا مواد مخدر (۶/۴ درصد)، خشونت کلامی (۳/۵ درصد) و خشونت فیزیکی از سوی همسر به‌طور مشترک (۲/۷ درصد).

مقایسه کل متغیرها در تمامی عوامل پنج‌گانه با هم نیز، بیانگر این موضوع است که متغیرهای عدم تفاهم زوجین با هم‌دیگر (۲۱/۴ درصد)، عدم رعایت

اصول مذهبی (۷/۱ درصد)، بی‌ثباتی شغلی - بیکاری (۶/۸ درصد)، مصرف الکل - مواد مخدر (۶/۴ درصد) و خشونت کلامی (۳/۵ درصد) به ترتیب بیش‌ترین سهم را در نرخ طلاق استان دارند.

جدول (۳): توزیع نسبی عوامل طلاق

درصد	فراوانی	متغیرها	عوامل	ردیف
۶/۸	۶۷	بی‌ثباتی شغلی (بیکاری)	اقتصادی	۱
۳/۹	۳۸	مشکلات مالی و نداشتن درآمد کافی		
۳/۷	۳۶	فقدان مسکن		
۲	۲۰	استقلال‌خواهی مالی زنان		
۰/۸	۱	به‌روزشدن مهریه زنان (مهریه سنگین)		
۱۶/۵	۱۶۲	درصد از کل		
۳/۱	۳۰	ازدواج مجدد مرد	اجتماعی	۲
۲/۹	۲۸	ازدواج‌های تحمیلی و نسنجیده		
۲/۹	۲۸	عدم شناخت کافی از هم‌دیگر		
۲/۷	۲۷	روابط جنسی خارج از ازدواج		
۲/۴	۲۴	زندانی‌بودن مرد		
۲/۳	۲۳	دخالت خانواده‌ها		
۲/۲	۲۲	عدم مسئولیت‌پذیری یکی از زوجین		
۲	۲۰	بی‌اعتمادی نسبت به هم‌دیگر		
۲	۲۰	انتظارات و توقعات ناهم‌جا از هم‌دیگر		
۱/۲	۱۲	داشتن توهمات منفی نسبت به هم‌دیگر		
۰/۷	۷	سابقه دوستی و ارتباط قبل از ازدواج		
۲۴/۵	۲۱۰	درصد از کل		

درصد	فراوانی	متغیرها	عوامل	ردیف
۲۱/۴	۲۱۰	عدم تفاهم با هم‌دیگر	فرهنگی	۳
۷/۱	۷۰	عدم رعایت اصول مذهبی		
۳/۳	۳۲	اختلاف سلیقه بین زوجین		
۰/۴	۴	اختلاف نظر در زمینه تعیین محل سکونت		
۰/۲	۲	اختلاف سطح تحصیلات زوجین		
۳۲/۴	۳۱۸	درصد از کل		
۲/۷	۲۷	بیماری جسمی - روانی زوجین	جمعیتی	۴
۲	۲۰	تفاوت سنی زن و شوهر		
۱/۷	۱۷	نازایی		
۶/۴	۹۵	درصد از کل		
۶/۴	۶۳	مصرف الکل - مواد مخدر	شخصیتی	۵
۳/۵	۳۴	خشونت کلامی		
۲/۷	۲۷	خشونت فیزیکی		
۲/۶	۲۶	عدم تمکین (عدم انجام وظایف زناشویی)		
۲/۴	۲۴	عدم علاقه به هم‌دیگر		
۲/۱	۲۱	بی‌اعتنایی به خواسته‌های هم‌دیگر		
۱۹/۹	۱۹۵	درصد از کل		
۱۰۰	۹۸۰	کل		

یافته‌های تحلیلی

همبستگی بین متغیرهای مستقل و متغیر وابسته نرخ طلاق

نتایج نشان داد که چهار عامل فرهنگی (۰/۲۷۹)، اجتماعی (۰/۱۸۰)، اقتصادی (۰/۱۱۸) و شخصیتی (۰/۱۱۱) به ترتیب بیش‌ترین رابطه را با نرخ طلاق در استان مازندران دارند، اما عوامل جمعیتی فاقد این رابطه‌اند. از طرفی، در داخل هر عامل نیز، شاهد همبستگی بین برخی متغیرهای هر یک

با نرخ طلاق در استان هستیم که براساس بیشترین میزان رابطه، به شرح ذیل مرتب شده‌اند:

- عوامل اقتصادی: مشکلات مالی و نداشتن درآمد کافی (۰/۱۰۰) و بی‌ثباتی شغلی - بیکاری (۰/۰۸۰).

- عوامل اجتماعی: ازدواج‌های تحمیلی و نسنجیده (۰/۱۷۰)، انتظارات و توقعات نابه‌جا از هم‌دیگر (۰/۱۳۱)، عدم شناخت کافی از هم‌دیگر (۰/۱۲۷)، عدم مسئولیت‌پذیری یکی از زوجین (۰/۱۰۲)، ازدواج مجدد مرد (۰/۰۷۵) و روابط جنسی خارج از ازدواج - خیانت (۰/۰۶۷).

- عوامل فرهنگی: عدم تفاهم زوجین با هم‌دیگر (۰/۲۹۲)، اختلاف سلیقه بین زوجین (۰/۱۳۸) و اختلاف نظر در زمینه تعیین محل سکونت (۰/۰۹۴).
- عوامل جمعیتی: تفاوت سنی زوجین (۰/۰۸۰) و نازایی و بچه‌دارنشدن (۰/۰۷۹).

- عوامل شخصیتی: عدم علاقه به هم‌دیگر (۰/۲۳۴)، بی‌اعتنایی به خواسته‌های هم‌دیگر (۰/۱۵۹)، مصرف الکل - مواد مخدر (۰/۱۲۰) و خشونت کلامی (۰/۱۰۴).

جدول (۴): همبستگی بین شاخص‌های متغیرهای مستقل و متغیر وابسته نرخ طلاق در استان مازندران

رتبه	عوامل	متغیرها	ضریب همبستگی	سطح معنی داری
۱	اقتصادی	مشکلات مالی و نداشتن درآمد کافی	۰/۱۰۰	۰/۰۰۲
		بی‌ثباتی شغلی (بیکاری)	۰/۰۸۰	۰/۰۱۲
		استقلال خواهی مالی زنان	۰/۰۵۲	۰/۱۰۲
		به‌روزشدن مهریه زنان (مهریه سنگین)	۰/۰۴۴	۰/۱۶۷
		فقدان مسکن	۰/۰۰۵	۰/۸۸۷
کل				
۲	اجتماعی	ازدواج‌های تحمیلی و نسنجیده	۰/۱۷۰	۰/۰۰۰
		انتظارات و توقعات ناهم‌جهت از هم‌دیگر	۰/۱۳۱	۰/۰۰۰
		عدم شناخت کافی از یک‌دیگر	۰/۱۲۷	۰/۰۰۰
		عدم مسئولیت‌پذیری یکی از زوجین	۰/۱۰۲	۰/۰۰۱
		ازدواج مجدد مرد	۰/۰۷۵	۰/۰۱۷
		روابط جنسی خارج از ازدواج (خیانت)	۰/۰۶۷	۰/۰۳۵
		دخالت خانواده‌ها	۰/۰۵۷	۰/۰۷۴
		بی‌اعتمادی نسبت به هم‌دیگر	۰/۰۴۷	۰/۱۳۷
		داشتن توهّمات منفی نسبت به هم‌دیگر	۰/۰۴۱	۰/۱۹۳
		سابقه دوستی و ارتباط قبل از ازدواج	۰/۰۳۶	۰/۲۵۸
		زندانی بودن مرد	۰/۰۲۱	۰/۵۱۰
		کل		
			۰/۱۸۰	۰/۰۰۰

ردیف	عوامل	متغیرها	ضریب همبستگی	سطح معنی داری
۳	فرهنگی	عدم تفاهم زوجین با هم دیگر	۰/۲۹۲	۰/۰۰۰
		اختلاف سلیقه بین زوجین	۰/۱۳۸	۰/۰۰۰
		اختلاف نظر در زمینه تعیین محل سکونت	۰/۰۹۴	۰/۰۰۳
		اختلاف سطح تحصیلات زوجین	۰/۰۰۵	۰/۸۷۳
		عدم رعایت اصول مذهبی	۰/۰۶۰	۰/۰۵۷
		زندانی بودن مرد	۰/۰۲۱	۰/۵۱۰
کل				
۴	جمعیتی	تفاوت سنی زوجین	۰/۰۸۰	۰/۰۱۱
		نازایی	۰/۰۷۹	۰/۰۱۳
		بیماری جسمی - روانی زوجین	۰/۰۵۶	۰/۰۷۶
کل				
۵	شخصیتی	عدم علاقه به هم دیگر	۰/۲۳۴	۰/۰۰۰
		بی‌اعتنایی به خواسته‌های هم دیگر	۰/۱۵۹	۰/۰۰۰
		مصرف الکل - مواد مخدر	۰/۱۲۰	۰/۰۰۰
		خشونت کلامی	۰/۱۰۴	۰/۰۰۱
		خشونت فیزیکی از سوی همسر	۰/۰۴۸	۰/۱۳۱
		عدم تمکین (عدم انجام وظایف زناشویی)	۰/۰۱۷	۰/۵۹۷
کل				
کل				

تحلیل رگرسیونی عوامل موثر بر نرخ طلاق

نتایج تحلیل رگرسیونی با روش گام به گام نشان داد که از بین پنج متغیر مستقل مورد نظر در این تحقیق (یعنی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، جمعیتی و شخصیتی)، چهار عامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی توانسته‌اند تغییرات متغیر وابسته نرخ طلاق در استان مازندران را پیش‌بینی کنند. از طرفی، از بین این سه عامل، بیش‌ترین نقش به‌ترتیب مربوط به عوامل فرهنگی (بتای ۰/۲۶۱)، اقتصادی (بتای ۰/۱۲۵)، اجتماعی (بتای ۰/۱۱۲) و شخصیتی (بتای ۰/۰۹۲) بوده است. در ضمن، این چهار عامل با هم‌دیگر توانسته‌اند ۱۱/۴ درصد از واریانس طلاق در استان را تبیین کنند. بنابراین، معادله رگرسیونی تحقیق عبارت است از:

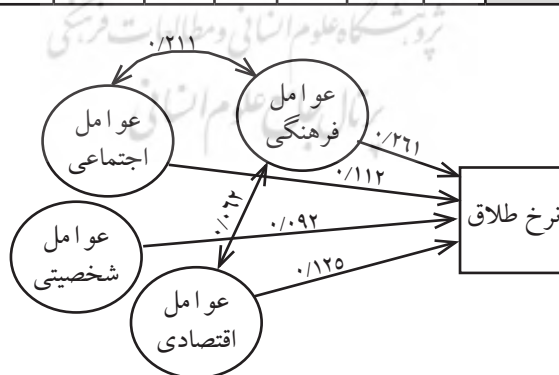
عوامل شخصیتی (۰/۰۹۲) + عوامل اجتماعی (۰/۱۱۲) + عوامل اقتصادی (۰/۱۲۵) + عوامل فرهنگی (۰/۲۶۱) = نرخ طلاق در استان مازندران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول (۵): ضرایب رگرسیونی متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته نرخ طلاق در

استان مازندران

مدل	متغیرهای مستقل	متغیر وابسته	B	Std. Error	Beta	t	سطح معنی داری	یروازش مدل
اول	عدد ثابت	نرخ طلاق	۵۳۱/۳۹۳	۱۰/۴۵۴	-	۵۰/۸۳۳	۰/۰۰۰	R=۰/۲۷۹ R ² =۰/۰۷۸ Adjusted R ² =۰/۰۷۷ F=۸۴/۴۸۱ .P> /۰۰۰
	عوامل فرهنگی		۱۰۶/۳۳۷	۱۱/۵۷۳	۰/۲۷۹	۹/۱۹۱	۰/۰۰۰	
دوم	عدد ثابت	نرخ طلاق	۵۱۴/۹۴۷	۱۰/۹۷۶	-	۴۶/۹۱۶	۰/۰۰۰	R=۰/۳۱۱ R ² =۰/۰۹۷ Adjusted R ² =۰/۰۹۵ F=۵۳/۲۵۲ .P> /۰۰۰
	عوامل فرهنگی		۱۰۹/۶۰۳	۱۱/۴۸۴	۰/۲۸۸	۹/۵۴۴	۰/۰۰۰	
	عوامل اقتصادی		۶۶/۶۲۵	۱۴/۷۵۸	۰/۱۳۶	۴/۵۱۵	۰/۰۰۰	
سوم	عدد ثابت	نرخ طلاق	۴۹۹/۳۳۳	۱۱/۶۴۰	-	۴۲/۰۹۱	۰/۰۰۰	R=۰/۳۳۱ R ² =۰/۱۱۰ Adjusted R ² =۰/۱۰۷ F=۴۰/۸۷۱ .P> /۰۰۰
	عوامل فرهنگی		۹۹/۹۸۴	۱۱/۶۸۰	۰/۲۷۲	۸/۶۵۰	۰/۰۰۰	
	عوامل اقتصادی		۶۲/۸۴۰	۱۴/۶۹۱	۰/۱۴۱	۴/۲۷۷	۰/۰۰۰	
	عوامل اجتماعی		۴۲/۰۳۵	۱۰/۹۸۲	۰/۱۲۸	۳/۸۲۷	۰/۰۰۰	
چهارم	عدد ثابت	نرخ طلاق	۴۷۶/۱۸۲	۱۳/۸۲۶	-	۳۴/۴۴۰	۰/۰۰۰	R=۰/۳۴۳ R ² =۰/۱۱۸ Adjusted R ² =۰/۱۱۴ F=۳۳/۲۷۱ .P> /۰۰۰
	عوامل فرهنگی		۹۹/۳۳۸	۱۱/۶۳۳	۰/۲۶۱	۸/۵۴۰	۰/۰۰۰	
	عوامل اقتصادی		۶۰/۹۶۷	۱۴/۴۶۲	۰/۱۲۵	۴/۱۶۴	۰/۰۰۰	
	عوامل اجتماعی		۴۰/۲۶۳	۱۰/۹۵۱	۰/۱۱۲	۳/۶۷۷	۰/۰۰۰	
	عوامل شخصیتی		۲۵/۶۲۰	۸/۳۴۲	۰/۰۹۲	۳/۰۷۱	۰/۰۰۲	



شکل (۲): مدل رگرسیونی عوامل موثر بر نرخ طلاق در استان مازندران

بحث و نتیجه گیری

نتایج نشان داد که طلاق، به عنوان یک مسأله اجتماعی، منبعث از مجموعه عوامل متعدد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و شخصیتی می باشد و تعیین یک عامل اصلی و قطعی برای بروز آن، امکان ناپذیر است. از طرفی، عوامل فرهنگی، در صدر تمامی عوامل مؤثر بر طلاق در استان مازندران قرار دارند. در عین حال، از بین مجموعه متغیرهای مورد مطالعه، تعارض های فکری زوجین، مهم ترین عامل طلاق محسوب می شود. به طوری که ۲۱/۴ درصد از طلاق های رخ داده در استان، ناشی از عدم تفاهم زوجین با هم دیگر بوده است. عدم تفاهم، وجود اختلاف نظر و اختلاف سلیقه بین زوجین در مسائل خانواده، منجر به عدم علاقه نسبت به یکدیگر و در نهایت بی اعتنایی نسبت به خواسته های یکدیگر شده و چنان که یافته ها نشان داد، تمامی این عوامل با نرخ طلاق در استان رابطه دارند.

یافته فوق، بر اساس نظریه همسان همسری نیز قابل تبیین است. طبق این نظریه، تقریباً تمامی نظام های همسرگزینی، متمایل به ازدواج همسان هستند که این خود می تواند نتیجه تمایل به معامله گری و مبادله ارزش های معنوی و دارایی های مادی باشد. بر این اساس، هر چه درجه همگونی زوجین بیش تر باشد، پیوند آنان استوارتر و پایدارتر است. این در حالی است که طبق یافته های تحقیق، متغیرهای فرهنگی عدم تفاهم زوجین با هم دیگر و اختلاف سلیقه بین آنان، درصد بالایی (۲۴/۷ درصد) را به خود اختصاص داده اند. این

نشان می‌دهد که احتمالاً بسیاری از طلاق‌های صورت گرفته، فاقد همسانی مورد انتظار زوجین بوده و در نتیجه به طلاق آنان از هم دامن زده است. این ناهمسانی را حتی می‌توان در تفاوت سنی زوجین نیز ملاحظه کرد که طبق نتیجه تحقیق، مهم‌ترین عامل جمعیتی تأثیرگذار بر نرخ طلاق در استان است. براساس نظریه مبادله، این تفاوت سنی و عدم همسانی، بر وابستگی رابطه بین زوجین آسیب زده است. وابستگی‌ای که در یافته‌های مربوط به عوامل جمعیتی مشاهده شد، در بین زوجین مورد مطالعه غایب است. دو نمود این وابستگی، عدم علاقه زوجین به هم‌دیگر، و بی‌اعتنایی به خواسته‌های هم‌دیگر است که نتایج نشان داد هر این دو مورد، رابطه بالایی با نرخ طلاق در استان داشته‌اند. از طرفی، طبق نظریه مبادله، در کشاکش جذابیت و موانع طلاق، قدرت جذابیت در زوجین مورد مطالعه، بسیار کم‌تر از موانع آن بوده است. به طوری که هم پای‌بندی مذهبی و هم مشکلات مالی زوجین، نتوانسته مانع از ترک زندگی زناشویی و فسخ آن شود. از سوی دیگر، نباید از جریان بحران ارزشی به‌ویژه در بین نسل‌ها غافل بود. استان مازندران نیز، همانند سطح کلان جامعه ایرانی، در حال گذار از نظر سنتی به مدرن و در نتیجه تجربه کشاکش سنت و مدرنیته است، کشاکشی که برخی عناصر سنتی آن در تقابل با عناصر مدرن قرار دارند. بنابراین، با توجه به سرعت این تبدیل‌ها و تحولات، تضاد و جابه‌جایی ارزش‌های درون خانواده، طبیعی و در آینده حتی چشم‌گیرتر خواهد بود.

موافق با هافرمن^۱ (۲۰۰۷)، از نقطه نظر جامعه‌شناختی، بخشی از نرخ طلاق در استان مازندران، بازتاب بی‌توجهی به موازین دینی در ازدواج و نیز ناتوانی چنین پیوندی در برآوردن خواسته‌ها و انتظارات زوجین است. هم‌چنین، مطالعه نشان داد که عدم برآورده شدن انتظارات زوجین از ازدواج، دلیل دیگری بر بروز طلاق است. امروزه زوجین، ازدواج را، نه به‌عنوان وسیله‌ای برای بقای اقتصادی، بلکه برای شادی فردی می‌دانند. بنابراین، زمانی که انتظارات آنان از ازدواج برآورده نشود، تصمیم به طلاق می‌گیرند (ریاحی و همکاران، ۱۳۸۶؛ هفرمن، ۲۰۰۷). براساس نظریه نیاز - انتظار نیز، هر کدام از زوجین با تصورات خاصی درباره زندگی زناشویی اقدام به ازدواج می‌کنند و زندگی را با انتظارات مشخصی که همسرشان چگونه با او رفتار خواهد کرد، آغاز می‌نمایند. اگر این انتظارات برآورده نشود، نارضایتی و پشیمانی و در نهایت اختلاف در کانون خانواده (ازکمپ، ۱۳۶۹: ۲۶۰) و طلاق را در پی خواهد داشت. البته علت اصلی برآورده نشدن انتظارات زوجین از ازدواج، ریشه در عوامل چندی مانند کانون تصمیم‌گیری راجع به ازدواج، دارد. به طوری که طبق نتیجه تحقیق حاضر، حدود ۳ درصد از طلاق‌های مورد بررسی، مواردی بودند که آغاز آنان نه تنها تحمیلی و نسجیده بود، بلکه علیرغم شناخت ناکافی زوجین نسبت به هم‌دیگر صورت گرفته است. از طرفی، هر این دو متغیر، نه تنها با هم‌دیگر، بلکه با متغیر انتظارات و

1- Hefferman

توقعات نابه‌جای زوجین از هم‌دیگر نیز رابطه داشتند (ازدواج تحمیلی: $t=0/146$; $P=0/000$; شناخت ناکافی: $t=0/141$; $P=0/000$).

مشکلات اقتصادی زوجین نیز، به سهم خود در نرخ طلاق استان تأثیرگذار بوده است. نتایج حاکی از آن بود که حدود ۷ درصد از طلاق‌ها در استان، در اثر بیکاری و بی‌ثباتی شغلی و حدود ۴ درصد نیز در اثر مشکلات مالی و نداشتن درآمد کافی اتفاق افتاده است. مکانیسم این تأثیرگذاری چنین است که افراد بیکار، میزان کم‌تری از تفاهم، ارتباط و نظم در روابط خانوادگی با همسر خود دارند. همان‌طور که کانگر (۱۹۹۰: ۶۴۶) اشاره دارد، دوران سخت و محرومیت اقتصادی، تعاملات مثبت زوجین (خاصه مردان) را کاهش و آنان را به سمت طلاق سوق می‌دهد. این موضوع، به‌ویژه در اوان زندگی زناشویی، که هنوز امکانات مناسب برای زندگی فراهم نیست، مصداق بیش‌تری دارد. چه بسا بسیاری از رفتارهایی که زوجین (به‌خصوص مردان) در چنین موقعیت‌هایی از خود بروز می‌دهند، ریشه در فشار اقتصادی دارد و چون آن‌ها امکانات و منابع لازم برای مواجهه مثبت با این فشار را ندارند، مرتکب چنین رفتارهایی می‌شوند. نتایج تحقیق حاضر نیز نشان داد که از بین عوامل شخصیتی، متغیرهای عدم علاقه زوجین به هم‌دیگر، بی‌اعتنایی به خواسته‌های هم‌دیگر، مصرف الکل - مواد مخدر، خشونت کلامی، و خشونت فیزیکی از سوی همسر، با نرخ طلاق در استان رابطه دارند. این نتیجه، مقارن با نتایجی است که مطالعات مشابه خارجی (ژاکلین، ۱۹۹۶؛ کونز،

۲۰۰۶) در زمینه تأثیر ویژگی‌های شخصیتی بر طلاق دریافتند.

مدت زمان سپری‌شده از ازدواج، نیز عاملی است که بر میزان درک و سازگاری زوجین با مشکلات و در نتیجه گرایش آنان به طلاق تأثیر می‌گذارد. نتایج حاکی از آن است که ۴۰/۱ درصد از طلاق‌های مورد مطالعه در استان، در فاصله کم‌تر از ۴ سال رخ داده است. یکی از دلایل احتمالی آن است که طبیعتاً عواملی که در طول ۳ سال اول زندگی به طلاق منجر می‌شوند، با دلایلی که بعد از ۱۵ سال به این امر ختم می‌شوند، متفاوت‌اند. چه بسا به دلیل تغییر ارزش‌ها و خواسته‌ها در طول زمان، برخی مشکلات در اوایل زندگی مشترک و برخی هم در طول دوره زندگی اتفاق می‌افتند (ولکات و هوگس، ۱۹۹۹: ۱۲). این در حالی است که بسیاری از این زوجین، از یک طرف از بلوغ کافی برخوردار نبوده و از طرف دیگر، در چنین شرایطی، احتمال اعمال نظر شبکه اطرافیان در زندگی آنان بیش‌تر است. از طرفی، دقت در یافته‌ها نشان داد که طول ازدواج با سن فرد در زمان ازدواج رابطه دارد. به طوری که زوجینی که در سنین پائین‌تر ازدواج کردند، نسبت طلاق در آن‌ها بالاتر بوده است. مطالعات مشابه متعدد (بنی‌جمال و همکاران، ۱۳۸۳؛ آتامو و راجرز، ۱۹۹۷ و بکل، ۲۰۰۶)، به نتایجی در زمینه شانس کم‌تر زوج‌های جوان در ازدواج موفق دست یافتند. این نتیجه نشان می‌دهد که در سنین پایین، زوجین از بلندگی هیجانی و عاطفی کم‌تری برخوردارند که این امر می‌تواند موجبات سستی پیوند زناشویی و در نهایت طلاق را فراهم آورد

(بنی‌جمال و همکاران، ۱۳۸۳). از طرفی، در اوایل ازدواج، مشکلات مالی بیش از هر زمان دیگری، بر زندگی زناشویی سایه افکنده و مشکلات مالی نیز به نوبه خود یکی از مهم‌ترین عوامل اختلاف زناشویی و طلاق در تحقیق حاضر و هم‌چنین بسیاری از تحقیقات (ریحانی و همکاران، ۱۳۸۱؛ تمبه، ۲۰۱۰؛ اندرسون و هانسن، ۲۰۱۰ و ماتسورا و دیگران، ۲۰۱۰) شناسایی شده است.

محدودیت اصلی تحقیق حاضر، همانند بسیاری از مطالعات طلاق در جهان و ایران، این است که پدیده طلاق، امری حادث و گذشته‌نگر بوده و بنابراین سنجش آن با روشی مانند پیمایش و از طریق مقولاتی مانند گرایش یا میل به طلاق و حتی انتخاب یک گروه مقایسه‌ای (به دلیل مشکلات هم‌تاسازی) دشوار است. تحقیق حاضر نیز، گرچه از همین محدودیت متأثر شده، اما مزیت اصلی آن، انتخاب نرخ طلاق به‌عنوان متغیر وابسته و سپس بررسی ارتباط متغیرهای مستقل گوناگون با آن است. اما علی‌رغم این، پیشنهاد می‌شود که تحقیقات بعدی با انتخاب یک روش‌شناسی مناسب‌تر، به بررسی دقیق‌تر علل طلاق بپردازند.

اما برای کاهش طلاق، باید گفت که به دلیل ماهیت چندعلیتی طلاق، کاهش آن نیز مستلزم حضور عاملیت‌های گوناگون اعم از خانواده، مدرسه و دانشگاه، مبلغان مذهبی و رسانه‌های گروهی و در پرتو حمایت‌های قانونی دولت است. از این رو، با توجه به یافته‌ها، راه‌کارهایی به شرح ذیل قابل اشاره‌اند: آموزش شیوه‌های صحیح رفتاری و افزایش دانش و مهارت‌های

ارتباطی زوجین جوان از طریق برگزاری دوره‌های آموزشی قبل از ازدواج تحت عناوین آموزش مهارت‌های زندگی، راهبردهای ارتقای کارکرد خانواده، حقوق و تکالیف زوجین، بهداشت باروری و...، ترسیم دقیق و کارشناسانه پیامدهای روانی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی طلاق به‌ویژه برای زنان و کودکان جهت پرهیز از شتابزدگی زوجین در اتخاذ تصمیم فوری و نسنجیده برای طلاق، ترویج فرهنگ مراجعه خانواده‌ها به مراکز مشاوره خانواده در هنگام بروز اختلافات، پرهیز خانواده‌ها از جدی نگرفتن ازدواج فرزندان - ازدواج‌های شتاب‌زده - و ازدواج‌های تحمیلی و ناسنجیده برای فرزندان، و توسعه مراکز آموزشی مشاوره خانواده قبل و بعد از ازدواج و ایجاد و توسعه مراکز امداد و ارشاد در کنار دادگاه‌های خانواده.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ◀ اخوان تفتی، مهناز. «پی‌آمدهای طلاق در گذار از مراحل آن». *مطالعات زنان*، سال ۳، ش ۱ (زمستان ۱۳۸۲)
- ◀ ازکمپ، استوارت ۱۳۶۹. *روانشناسی اجتماعی کاربردی*. ترجمه فرهاد ماهر، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ◀ برناردز، جان ۱۳۸۴. *درآمدی به مطالعه خانواده*. ترجمه حسین قاضیان، تهران: نشر نی.
- ◀ بنی جمال، ش.، نفیسی، غ. و یزدی، س. م. «ریشه‌یابی علل ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها در رابطه با ویژگی‌های روانی - اجتماعی دختران و پسران قبل از ازدواج»، *مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز*، ش ۳ (۱۳۸۳).
- ◀ پیران، پرویز. «در پی تبیین جامعه‌شناختی طلاق». *نشریه رونق*، سال ۱، ش اول، ۴۱-۳۴، (۱۳۶۹).
- ◀ حبیب‌پور گنابی، کرم و صفری شالی، رضا ۱۳۸۸. *راهنمای جامع کاربرد SPSS در تحقیقات پیمایشی*. چاپ دوم، تهران: نشر لویه.
- ◀ ریاحی، محمد اسماعیل، اکبر علیوردی‌نیا و سیاوش بهرامی کاکاوند. «تحلیل جامعه‌شناختی میزان گرایش به طلاق در شهرستان کرمانشاه». *پژوهش زنان*، دوره ۵، ش ۳ (زمستان ۱۳۸۶).
- ◀ ریحانی، طیبه و محمود عجم. «بررسی علل طلاق در شهر گناباد». *افتق دانش*، سال ۸، ش ۲، ۹۶-۱۰۰، (پاییز و زمستان ۱۳۸۱).
- ◀ ساروخانی، باقر ۱۳۷۶. *طلاق: پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن*. تهران:

انتشارات دانشگاه تهران.

◀ سازمان ثبت احوال استان مازندران ۱۳۸۸. دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی.

◀ شایگان، علی ۱۳۳۷. حقوق مدنی ایران. تهران: انتشارات بدر.

◀ گیدنز، آنتونی ۱۳۷۵. جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

◀ مرکز آمار ایران ۱۳۶۵. سالنامه‌های آماری کشور و استان مازندران.

◀ مرکز آمار ایران ۱۳۷۵. سالنامه‌های آماری کشور و استان مازندران.

◀ مرکز آمار ایران ۱۳۸۵. سالنامه‌های آماری کشور و استان مازندران.

◀ مساواتی، مجید ۱۳۷۴. آسیب‌شناسی اجتماعی ایران. جامعه‌شناسی انحرافات. تبریز:

انتشارات نویل.

◀ والچاک، ایوت و بونز، شیدا ۱۳۶۶. طلاق از دید فرزندان. ترجمه فرزانه طاهری، تهران:

انتشارات نشر مرکزی.

➤ Amato, P. R., and Rogers, S. J. 1997. A longitudinal study of marital problems and subsequent divorce. *Journal of Marriage and the Family*, 59, 612-624.

➤ Andersen, Signe Hald and Hansen, Lars Gårn 2010. The rise and fall of divorce: A sociological adjustment of Becker's model of the marriage market. Institute of Food and Resource Economic, FOI Working Paper, 4.

➤ Bekele, Serkalem 2006. Divorce: Its Cause and Impact on The Lives of Divorced Women and Their Children: A Comparative Study between

Divorced and Intact Families. A Thesis Submitted to the Graduate School of Addis Ababa University in partial fulfillment of the requirements for the degree of Master of Arts in Social Work, July.

➤ Bramlett, M. D., and Mosher, W. D. 2002. Cohabitation, marriage, divorce, and remarriage in the United States. Vital health statistics, Series 23, Number 2. Hyattsville, MD: National Center for Health Statistics.

➤ Cherlin, A. 1992. Marriage, Divorce, Remarriage. Cambridge: Harvard University Press.

➤ Conger, C. 1994. Linking Economic hardship to material quality in stability. Journal of marriage and the family, 646, 29.

➤ Coontz, Stephanie 2006. The Origins of Modern Divorce. Family Process, 46 (1), FPI, Inc.

➤ Heaton, T. B. 2002. Factors contributing to increasing stability in the United States. Journal of Family 392-409, (23).

➤ Heffernan, Catherine 2007. The Sociology of Divorce: A Research Overview. Social Science Teacher, (37), Winter.

➤ Jocklin, Victor, McGue, Matt, and Lykken, David T. 1996. Personality and divorce: A genetic analysis. Journal of Personality and Social Psychology 288-299, (71).

- Kalmijn, Matthijs, De Graaf, Paul, M. and Poortman, Anne-Rigt 2004. Interactions Between Cultural and Economic Determinants of Divorce in The Netherlands. *Journal of Marriage and Family*, 89-75 ,(66).
- Liu, Guiping and Vikat, Andres 2004. Does Divorce Risk Depend on Spouses' Relative Income? A Register-Based Study of First Marriages in Sweden in 1981-1998. Max Planck Institute for Demographic Research.
- Martin, Sara 1997. A Social Exchange Analysis of Early and Late Divorce. A Thesis in Human Development and Family Studies, Submitted to the Graduate Faculty of Texas Tech University in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of MASTER OF SCIENCE, August.
- Matsuura, Hiroyuki and et al. 2010. Social Factors' Analysis of Japanese Divorce. *International Journal of Biomedical Soft Computing and Human Sciences* 41-47 ,(15).
- Tembe, Matthews Mangaliso 2010. An Investigation into the Causes of Divorce among the Evangelical Church Members in Namakgale Township. A Thesis Submitted for the Degree of Master of Theology, 10 December.
- Udry, R. 1971. *Social control of marriage*. New York.
- Umoh, S. H. and Adeyemi, H. 1990. Causes of Divorce as Perceived

by Students of Terariary Institutions in KWARA.

➤ State. <http://www.unilorin.edu.ng/journals/education/ije/dec1990/CAUSESKWARA%20STATE.pdf>.

➤ Wolcott, Ilene and Hughes, Jody 1999. Towards understanding the reasons for divorce. Australian Institute of Family Studies, Working Paper No. 20, June 1999.





پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ
پرنسپل جامعہ اسلامیہ